



روایت فرزند شهید ماموستا «بیانی» از پدر

# کومله ها حتی اجازه ندادند پدرم نمازش را اتمام کند

ماموستا بیانی از زندان ساواک تا شهادت در نماز به دست کومله ها



## ■ علیرضا کافی

روحانی بود اما بعد از انقلاب به جای لباس روحانیت لباس سپاه پاسداران به تن کرد و شد حافظ آب و خاک. در زبان کردی به روحانیون مجتهد اهل سنت می گویند ماموستا. شهید محی الدین بیانی هم ماموستایی اهل سنندج بود. گروهک کومله بارها به او تاخته بود و او را خائن می دانست. اما فشارها و تهدیدهای این گروهک ضد انقلاب تاثیری بر خط و مشی فکری شهید محی الدین بیانی نگذاشت تا این که سرانجام در شب عاشورای سال ۶۵ در سن ۴۵ سالگی و با داشتن ۷ فرزند به دست گروهک های ضد انقلاب و در حال اقامه نماز به شهادت رسید.

«شهاب» کوچکترین فرزند شهید بیانی است و با آن که در زمان شهادت پدر دو سال بیشتر نداشته است با آن چنان آب و تابی از خصایص اخلاقی پدر و اعتقاداتش برای پایداری به اسلام و جمهوری اسلامی تعریف می کند که گویی سال ها با پدر زندگی کرده است. شهاب بیانی فرزند ۳۰ ساله شهید محی الدین بیانی را در یکی از ادارات دولتی شهر سنندج ملاقات کردم. جوانی که با افتخار زندگی پدر را بر ایمان بازخوانی کرد و از غیرت پدری گفت که غیرت مندی اش نه تنها برای خانواده بلکه برای تمام هم میهنانش بوده است.

او پدر شهیدش را در چند کلام این گونه معرفی می کند: ماموستای شهیدی که پیش از انقلاب به جرم مبارزه سیاسی ۱۸ ماه به زندان ساواک رفت و بعد از انقلاب سپاهی شد. ثمرات وجودش در سپاه سنندج باعث شد تا سرانجام گروهک ضاله کومله او را در شب عاشورای سال ۶۵ در حال اقامه نماز به مسلخ ببرند و پیشوند شهید برای همیشه پشت نام محی الدین بیانی جای گیرد.

فرزند شهید بیانی در باره فعالیت های پدر و نحوه پیوستنش به انقلاب اسلامی می گوید: پدرم اول شهریور ماه سال ۱۳۲۰ در شهر سنندج متولد شد.

او که از خانواده ای متدین بود تحصیل در راه دین را برگزید و لباس روحانیت به تن کرد. پدر در دهه ۵۰ با آموزه های امام خمینی (ره) آشنا شد و به جرم فعالیت سیاسی و تبلیغ آموزه های امام خمینی (ره) ۱۸ ماهی را در زندان ساواک کرمانشاه گذراند. پدر که نقش مهمی

در مبارزات مردم با رژیم طاغوت در شهر سنندج داشت با پیروزی انقلاب در کنار دیگر مردم متعهد به انقلاب به تأمین نظم و امنیت شهر پرداخت و پس از تأسیس سپاه پاسداران به عضویت این نهاد انقلابی در آمد. او در کنار فعالیت های نظامی در سپاه به تدریس قرآن نیز پرداخت.

شهید محی الدین بیانی فرماندهی یکی از گردان های سپاه سنندج را برعهده داشته و در طول سال های پس از انقلاب به دلیل ضرباتی که به گروهک های ضد انقلاب به خصوص گروهک کومله وارد کرده بود بارها از سوی این عناصر مورد تهدید قرار گرفته بود اما شهید ثابت قدم تر از همیشه به جهاد با آنان ادامه داد....

شهاب نحوه شهادت پدر را بر اساس آنچه از مادرش شنیده است این گونه روایت می کند: بیست و ششم شهریور ماه سال ۶۵ وقتی پدر در منزل در حال اقامه نماز بودند اعضای گروهک کومله به خانه حمله ور می شوند و او را در حالی که در حال اقامه نماز بود مورد اصابت گلوله قرار می دهند. پدر با آن که زخمی شده بود با حرکت سر از آن ها می خواهد اجازه دهند سلام نمازش را بدهد و بعد به شهادت برسانندش اما آن ها حتی این فرصت را هم به او نمی دهند و ناجوانمردانه با بدنی زخمی به آشپزخانه می برندش و در مقابل چشمان همسر و فرزندانش او را به طرز فجیعی به شهادت می رسانند.

او در ادامه می گوید: شاید باورتان نشود اما در همه این سال ها چیزهایی از اطرافیان و نزدیکان پدر شنیده ام که به جرات می توانم بگویم او عجوبه زمان خود بود. او که یک روحانی کرد اهل سنت بود با هر شخصی و در هر سن و سال و شغلی که مواجه می شد او را مجذوب خود می کرد. خوشرویی و غیرتمندی شاخصه اصلی شهید بیانی بود و همه اطرافیان او را به اخلاق نیکو و غیرتمندی می شناختند. غیرت او فقط برای اعضای خانواده خودش نبود بلکه نسبت به تمامی مردم و خاک کشورش غیرت داشت و نمی توانست زورگویی کسی علیه دیگری را تحمل کند.

